

## اعتبار امر قضاوت شده مراجع تحقیق و رسیدگی در امور کیفری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۱۳

جعفر کوشا<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۱۰

سمیع الله کاظمی<sup>۲</sup>

## چکیده

اعتبار امر قضاوت شده که منبعث از اصول قدیمی رسیدگی در نظام‌های قضایی مترقی می‌باشد، مبین توجه به اثراتی در فرایند رسیدگی و صدور حکم و اجرای مجازات است؛ از آن جمله می‌توان به منع مجازات مضاعف، قطعیت و حتمیت احکام و مجازات‌های موضوع حکم و نیز پایان یافتن فرایند رسیدگی در نقطه‌ای مشخص اشاره نمود؛ توجه به این اصل می‌تواند مبنایی برای عدالت قضایی، حمایت از حقوق متهم و شاکی داشته باشد؛ در قانون آیین دادرسی کیفری ایران، مبنایی برای شناسایی ارکان این اصل و تطبیق آن با موارد کاربردی و متبلا به دادگاه‌ها دیده نمی‌شود و از دیرباز تا به امروز، محاکم با تکیه بر اصول تبیین شده آیین دادرسی مدنی، نسبت به حل و فصل امور اقدام نموده‌اند. پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی انجام شده است.

به دلیل فقدان مقررات اختصاصی در خصوص اعتبار امر قضاوت شده، مبنای واحد برای تشخیص اینکه کدام پرونده با کدام احکام و طرفین دعوی مشمول اعتبار امر قضاوت شده گردیده یا نگردیده وجود ندارد. در نظام دادرسی کیفری ایران، تمسک به معیارهای سه گانه قانون آیین دادرسی مدنی در شناسایی مشمول اعتبار امر قضاوت شده راهگشا نبوده و از سوی دیگر، یک مرحله‌ای نمودن رسیدگی ماهوی به جرایم مهم، موجب حکومت خارج از موعد اعتبار قضاوت شده در این گونه عناوین مجرمانه گردیده است و این امر مانع از دستیابی به عدالت قضایی برای طرفین دعوی که این امر عدم دستیابی به عدالت قضایی را موجب گردیده است.

**کلید واژه‌ها:** امر قضاوت شده، دعوای کیفری، عدالت قضایی، آرای قطعی، حقوق متهم.

۱ دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

یکی از قواعد مهم آیین دادرسی، قاعده «اعتبار امر قضاوت شده» است که در همه دادرسی‌ها اعم از مدنی، کیفری و اداری می‌تواند مورد استناد قرار گیرد و موجب جلوگیری از رسیدگی دوباره به امری موضوعی می‌شود که پیش‌تر به آن رسیدگی شده و تصمیم و حکم قضایی قطعی درباره آن صادر گردیده است. در آیین دادرسی مدنی، این قاعده به شکلی درخور مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته و محاکم و حقوقدانان به خوبی با آن آشنا هستند، اما در آیین دادرسی کیفری، تاکنون آن طور که شایسته و بایسته است، حتی مورد توجه قانون‌گذار قرار نگرفته است. تا پیش از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸، حکم صریحی راجع به این قاعده وضع و مقرر نشده است و تنها در پاره‌ای از مواد قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ و یا قوانین دیگر به طور ضمنی از این قاعده یاد شده بود. در این قوانین حتی در خصوص نحوه اتخاذ تصمیم در موارد طرح اعتبار امر قضاوت شده نیز حکمی پیش‌بینی نشده بود؛ محاکم و حقوقدانان بر اساس قواعد کلی حقوقی و مقررات آیین دادرسی مدنی با آن برخورد می‌کردند، تا این که در بند پنجم ماده ۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸، به طور صریح یکی از موارد سقوط دعوای عمومی و موجبات صدور قرار موقوفی تعقیب «اعتبار امر قضاوت شده» مورد تقنین قرار گرفت، این درحالی است که همچنان با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ احکام و شرایط مربوط به آن مسکوت گذاشته شد.

در هر دادرسی، اعم از حقوقی و کیفری، پس از صدور حکم از سوی مرجع صالح، این پرسش مطرح می‌شود که آیا حکم صادره دارای اعتباری بی‌قید و شرط و غیر قابل نقض و از موانع دائمی تعقیب و یا رسیدگی دعوای عمومی است یا قابل نقض و رسیدگی مجدد می‌باشد؟ اگر قابل رسیدگی مجدد است، در چه مواردی و در چه مرجعی و با چه فرایند رسیدگی امکان‌پذیر است؟ آیا در حقوق ایران، نظارت بر حکم دادگاه و یا قرار مقامات دادرسی، جایز دانسته شده است؟ آنچه به دنبال آن هستیم، یافتن پاسخ به این پرسش‌ها در تبلور قوانین جاری و اصول آیین دادرسی کیفری می‌باشد، زیرا در رویه قضایی کنونی دادگاه‌های ایران، اصل بر این است، چنانچه دعوایی پیش‌تر مطرح و رأی قطعی نیز صادر شده باشد، دعوا پایان یافته محسوب و دیگر نمی‌توان همان دعوا را دوباره اقامه نمود و در صورت طرح چنین دعوایی، بنابر اصل با ایراد امر قضاوت شده روبه‌رو خواهد شد.

امر قضاوت شده کیفری با مدنی از جهت شرایط و آثار و مبانی ذاتی، متفاوت است که این مهم چندان مورد توجه نگارندگان قوانین دادرسی کیفری قرار نگرفته است؛ از این‌رو بسیاری از مسائلی که در حیطه دادرسی کیفری مطرح می‌شود، با روش‌های دادرسی مدنی قابل حل نیست؛ با این وجود در عرصه قانون‌گذاری، شاهد آن هستیم که قانون‌گذار، تمایزی بین شرایط اعتبار امر قضاوت شده کیفری

از حقوقی (وحدت موضوع، طرفین و سبب) قائل نشده است و از این حیث، تشتت آراء و اختلاف‌هایی در رویه قضایی، در مواجهه با موضوعات اعتبار امر قضاوت شده پیش‌رو می‌باشد.

### پیشینه و مبانی نظری

#### پیشینه

عسگری توانی و همکاران (۱۳۹۷). در پژوهشی با عنوان «اعتبار قضیه قضاوت شده کیفری در مدنی در حقوق ایران و فرانسه به این نتیجه رسیده‌اند که مقنن در ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری فقط عبارت «موثر» بودن رای کیفری بر حقوقی را ذکر کرده است. در حالی که عبارت گویا نبوده و باید با واکاوی ارکان رای کیفری به تحلیل موضوع پرداخت. در این مقاله با ذکر مبانی، اوصاف، شرایط و آثار قاعده اعتبار امر قضاوت شده کیفری در مدنی در حقوق ایران و فرانسه، با ذکر آرای، برتری امر کیفری بر حقوقی را تبیین نموده است.

ناصری و مستی (۱۳۹۷). در پژوهشی با عنوان «تحقق اعتبار امر مختوم در امور کیفری و شرایط استناد به آن» به این نتیجه رسیده است که قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بدون ذکری از شرایط تحقق قاعده اعتبار امر مختوم، این قاعده را در ردیف جهات موقوفی تعقیب مورد شناسایی قرار داده است. شفافیت نسبی مقررات قانون آیین دادرسی مدنی در این زمینه و نظریه‌ی امکان تمسک به مقررات این قانون در فرض سکوت موازین دادرسی کیفری، تئوری وحدت و یگانگی شرایط تحقق قاعده اعتبار امر مختوم در امور مدنی و کیفری را قوت بخشیده است؛ در حالی که قلمرویی که این قاعده در آن مجال اعمال و اجرا می‌یابد، به لحاظ ویژگی‌ها و تفاوت‌های ذاتی و بنیادین آن در شناسایی هر یک از شرایط اعمال قاعده‌ی مورد بحث نقش اساسی ایفا می‌کند. این به نتایج ذیل دست یافته است: نخست، تحلیل اعتبار امر مختوم کیفری بر مبنای بنیان‌ها و تحلیل‌های مدنی از حیث روش شناختی مبتنی بر یک اشتباه فاحش است و منتهی به نتایج غیر واقعی و غیر علمی می‌شود؛ دوم؛ مناسب‌ترین روش در تحلیل اعتبار امر مختوم کیفری، ارزیابی شرایط سه‌گانه‌ی وحدت اصحاب دعوی، وحدت موضوع و وحدت سبب با لحاظ وجوه تمایز قلمرو کیفری در مقایسه با حوزه‌های مدنی است و این امر منجر به برداشتی غیر از استنباط رایج خواهد شد.

کاتوزیان (۱۳۸۷). در پژوهشی با عنوان «ویژگی‌های اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری نقدی بر قرار دادیار» به این نتیجه رسیده است که اعتبار امر قضاوت شده مفهومی نسبی است و به امری تعلق می‌گیرد که موضوع حکم قرار گرفته است، بدین معنی که دعوا بایستی بین همان اشخاص و در

همان موضوع پیشین دوباره طرح شده باشد. ولی این شرایط در امور کیفری ویژگی‌هایی دارد که نباید از نظر دور داشت: دادگاه کیفری، دعوی عمومی را در برابر جامعه رسیدگی می‌کند و به همین جهت اعتبار احکام آن محدود به رابطه متهم و شاکی نیست. وانگهی، احکام کیفری محدودکننده آزادی و گاه حیات اشخاص است. بنابراین، عدالت نمی‌تواند انسانی را برای یک گناه و خطا دوبار مجازات کند، هر چند به بهانه عناوین متعدد جرم باشد. به بیان دیگر، در دعوی کیفری، سبب و مبنای تعقیب عمل ناشایست است نه عنوانی که در قوانین کیفری برای آن قائل می‌شوند.

### مبانی نظری

هنگامی که اصحاب دعوی در یک دادرسی به نتیجه مطلوب خود دست پیدا نمی‌کنند، طرف مغلوب در پی آن است، با طرح دعوی دیگر در محاکم، به خواسته خود نایل آیند. تأثیر تصمیمات گرفته شده محاکم در دادرسی‌های بعدی، بحث اصلی و اساسی قاعده اعتبار امر قضاوت شده می‌باشد. (اصغری آقمشهدی و ایثاری، ۱۳۹۲: ۱۱)

در واقع امر قضاوت شده بر آن است تا هر موضوعی را اعم از اینکه مقدمه یا منطوق حکم باشد یا اصلاً دعوایی مستقل باشد، اما به اثبات رسیده یا نفی شده و در نهایت در مورد آن به صورت قطعی تصمیم گرفته شده است را خاتمه یافته اعلام کند. بنابراین وقتی حکم دادگاه از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار شد، آثاری بر دادرسی بار می‌گردد؛ از جمله اینکه شاکی مجدداً نمی‌تواند همان دعوا را اقامه کند؛ همچنین این اعتبار موجب می‌شود که از صدور آرای متناقض و متضاد جلوگیری به عمل آید؛ در واقع این آثار تجلی قاعده اعتبار امر قضاوت شده است.<sup>۱</sup>

#### ۱. اصل برائت متهم

اهمیت اصل برائت در حقوق کیفری، آن هم به دلیل حرمت شرف و حیثیت افراد از اهمیت بی بدیلی برخوردار بوده و به همین جهت هم اصل بر برائت و بی‌گناهی اشخاص می‌باشد، مگر خلاف آن اثبات گردد. در واقع پیش‌بینی اصل برائت را می‌توان تدبیری در جهت حفظ امنیت روانی، فیزیکی و ثبات اجتماعی و معنوی افراد جامعه محسوب نمود؛ (فیروزیان، ۱۳۹۷: ۱۸۱) زیرا حیثیت اشخاص جامعه، کالای کم‌بهایی نیست که هر بار بتوان بخشی از آن را نشانه رفت. (گلدوست جویباری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱۴)

اصل برائت به عنوان یکی از اصول راهبردی دادرسی کیفری باید تا قبل از قطعی شدن رأی، در قبال متهم مورد توجه قرار گیرد. رعایت این اصل تا مرحله قطعی شدن، لزوم دو درجه‌ای بودن دادرسی را می‌طلبد؛ لذا حقوق دفاعی متهم در پناه اصل برائت، اصول دادرسی منصفانه و اصل برابری سلاح‌ها تا زمان قطعی شدن رأی باید رعایت گردد. (موذن زادگان و بیات، ۱۳۹۹: ۷۹)

<sup>۱</sup> شایان نظر است که این ویژگی در سیر تطور جهانی آیین دادرسی کیفری در قالب قواعدی همچون استوپل و منع مجازات مضاعف، قابل توجه می‌باشد.

در راستای اجرای اصل برائت، حقوق کیفری ایران نیز همانند سایر نظام‌های حقوقی در طول تاریخ، اعاده دادرسی<sup>۱</sup> را به زیان متهمی که برائت حاصل کرده نمی‌پذیرد (آشوری، ۱۳۸۳: ۲۳۲) و حتی پیش‌تر، ماده (۲۳) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری اعلام داشته بود: «درخواست اعاده دادرسی در صورت احکام قطعی محاکم دادگستری، در موارد زیر به سود کسی که به علت ارتکاب جرم محکوم گردیده پذیرفته می‌شود...»؛ یعنی، اعاده دادرسی صرفاً از سوی متهمی که حکم علیه او صادر گردیده است، پذیرفته می‌شد و شاکی پرونده در هیچ شرایطی (حتی زمانی که حکم برائت متهم صادر می‌گردید)، حق اعاده دادرسی نداشته است؛ حال با وجود اینکه در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (اصلاحی ۱۳۹۴)، عبارت (به سود محکوم علیه) حذف شده است، اما این بدان معنا نیست که اعاده دادرسی به ضرر محکوم علیه، در قوانین موضوعه ما پذیرفته شده است. (آخوندی، ۱۳۷۱: ۲۴۶ - ۲۴۷)

از این رو است که مفهوم و کارکرد اصل برائت همچون استثنایی قطعی بر قاعده اعتبار امر قضاوت شده بار می‌گردد و مانع پذیرش مطلق آن در فرایندهای دادرسی و به خصوص دادرسی کیفری می‌گردد.

## ۲. قاعده منع از مغایرت<sup>۲</sup>

مبنای دوم را می‌توان قاعده استوپل دانست؛ هرچند قاعده استوپل ریشه در حقوق غرب و به طور دقیق‌تر در کامن‌لا<sup>۳</sup> دارد، اما در حقوق ایران نیز با اینکه نامی از آن برده نشده، کارکردهای آن در مواد متعدد قانونی و نگاه قانون‌گذاران، غیر قابل انکار است. در تعریف استوپل، دکترین حقوق، هر یک به بیان ویژگی‌هایی از این قاعده پرداخته‌اند و ارائه تعریفی جامع از استوپل کار ساده‌ای نیست. (فیض و خندان، ۱۳۹۹: ۱۵۱)

به ندرت می‌توان رابطه‌ای حقوقی را یافت که کم و بیش از قاعده استوپل تأثیر نپذیرد؛ (افتخار جهرمی و شهبازی نیا، ۱۳۸۳: ۵) زیرا قاعده استوپل امروزه نقش مؤثری در تحقق دادرسی مبتنی بر عدالت و انصاف ایفاء می‌کند. قاعده استوپل متضمن دو عنصر اساسی تضاد و تناقض در گفت‌وگو و رفتار طرفی است که مشمول استوپل می‌باشد و با توجه به اینکه مبنای قاعده مزبور، اصل ضرورت حسن نیت است، حقوق کیفری آن را وسیله‌ای برای نیل به عدالت و انصاف می‌داند. در واقع قاعده استوپل همان ادبیاتی است که به صورت کلاسیک و سنتی در دهه‌های اولیه رسیدگی نظام مند از آن استفاده می‌شده است؛ این اصل همانند قاعده استوپل به نوعی به ثبات حقوق افراد و تضمین عدالت در جامعه کمک می‌کند. (مشایخی و آدابی، ۱۳۹۸: ۶۹)

<sup>۱</sup> مراد اعاده دادرسی در مفهوم منطقی اعاده عام می‌باشد.

<sup>۲</sup> Estoppel

در معناشناسی این قاعده (استاپل یا استوپل) ترجمه‌های متعددی بیان گردیده که هیچ یک به مفهوم ذاتی آن نزدیک نیست؛ مانند قاعده توقف، عدم تناقض‌گویی به زیان دیگری و ... از این رو به نظر نگارندگان، ترجمه منع از مغایرت، نزدیک‌ترین معنا به مفهوم این قاعده می‌باشد.

<sup>۳</sup> Common law

استوپل به دو دسته، استوپل موضوع و استوپل علت، قابل تقسیم است؛ انسداد یا استوپل موضوع در نظام کامن‌لا، برخلاف حقوق نوشته، از شرایط استنادی اعتبار امر مختوم قضایی محسوب نمی‌شود. در واقع، اعتبار امر مختوم قضایی در سیستم عرفی، با وجود حکم قضایی صادره از مرجع صالح راجع به همان اصحاب دعوی موضوع سابق، وقتی قطعی و نهایی شده باشد، به وجود می‌آید و زمانی که این اعتبار محقق شد، یکی از آثار آن می‌تواند انسداد موضوع یا استوپل موضوع باشد.

به عبارت روشن‌تر، انسداد موضوع، یعنی منع اقامه دوباره دعوا نسبت به موضوعی که در دعوی سابق، راجع به آن تصمیم‌گیری شده است. بنابراین، اعتبار امر قضاوت شده قضایی با شرایط استنادی مزبور که تحقق یافت، وقتی راجع به همان موضوع، یک رأی قضایی صادر شد و موضوع سابق مورد لحوق حکم بود، مانع استوپل موضوع به وجود می‌آید؛ (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰: ۱۸۰) اما استوپل علت یا مانع ادعا، شامل همه حقایق و شرایط ایجاد حق جبران می‌شود و همه ادعاهای مطرح شده از یک واقعه واحد با تکیه بر شواهد یکسان را با بررسی دلایل دادرسی سابق در بر می‌گیرد. بنابراین، وقتی اعتبار امر قضاوت شده قضایی تحقق پیدا کرد، یکی از آثار آن می‌تواند به وجود آمدن مانع ادعا یا علت باشد، بدین معنی که یک طرف در مورد علتی خاص از دعوا، که وجود یا عدم وجود آن قبلاً توسط یک دادگاه صلاحیتدار و تحت یک تصمیم قضایی بین همان طرفین یا نمایندگان آنها بررسی شده است، منع می‌گردد (بارنت<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱: ۹۷-۸۷).

هنگامی که استوپل علیه طرف دعوی جریان می‌یابد، وی را از استناد به برخی امور یا از انکار آنها ممنوع می‌سازد. از نظر شخصی که از جریان استوپل سود می‌برد، اثر این قاعده، معافیت وی از اثبات امور معینی است، در حالی که از دیدگاه شخص مأخوذ، اثر استوپل ممنوعیت مطلق وی از ارائه دلیل در مورد همان امور است. بر اساس دیدگاه دیگری، استوپل بیش از آن که یک قاعده اثبات باشد، بهتر است، قاعده‌ای ماهوی و موجد حق به حساب آید. (افتخار جهرمی و شهپازی نیا، ۱۳۸۳: ۵) در هر حال، این اثر ممکن است، در حقوق ایران با واکنش نویسندگان مواجه شود، اما مناسبت آن را با امر قضاوت شده نمی‌توان انکار کرد (خدابخشی، ۱۳۸۷: ۱۴۳) و در واقع تأسیسی شبیه قاعده اعتبار امر قضاوت شده بوده که مجانست‌های بنیادی با آن دارد.

یافته ها:

### ۱. اعتبار حکم کیفری در دعوی مدنی

بر اساس اصل ۳۴ قانون اساسی، اقامه دعوا، حق مسلم هر فرد است؛ از این رو هیچ‌کس را نمی‌توان از این حق محروم نمود. بنابراین، در صورتی که حقی از کسی تضییع شود و یا جرمی نسبت به شخصی واقع شود، خواهان، مدعی خصوصی و یا شاکی می‌تواند نسبت به دادخواهی اقدام نماید. حال ممکن است که طرفین، بعد از صدور رأی قطعی دادگاه و پس از استفاده از راه‌های اعتراضی که در قوانین مختلف، نظیر آیین دادرسی مدنی یا کیفری، پیش‌بینی شده است، بخواهند، راجع به یک امر قضاوت

<sup>۱</sup> . Barnett

شده و مختومه، طرح دعوای مجدد نمایند. طرح دعوا، راجع به امر قضاوت شده در دعوای حقوقی و کیفری، شرایط مخصوص به خود را دارد و به آسانی ممکن نیست. اعتبار حکم کیفری در دعوای مدنی مشروط به آن است که از یک طرف، حکمی کیفری صادر شود و از طرف دیگر، میان این حکم و امری که بعداً در دعوای مدنی مطرح می‌شود، زمینه‌های وحدت فراهم باشد. هر یک از این دو شرط، خود مجموعه‌ای پیچیده از قیودی دیگرند. کسانی که می‌خواهند قلمرو اعتبار حکم کیفری و مدنی را محدود کنند و دیگریانی که مایلند تا آن را توسعه بدهند، در محتوا و مفهوم این مجموعه اختلاف نظر دارند. افزودن هر قید، سدی بر زیاده‌روی حکومت آراء کیفری است، اما معلوم نیست که هواداران اعتبار حکم کیفری چنین امکانی را برای عقاید مخالف باقی بگذارند. در این میان، رویه قضایی و دکتربین سعی دارد تا خود را با نیازهای روز تطبیق داده و سازشی بین آراء مختلف فراهم کند. پس هیچ اصل مسلمی در این باره وجود ندارد.

حال، در ارتباط حقوق مدنی و کیفری در مساله اعتبار امر قضاوت شده باید بیان داشت، تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲، که بر مبنای قانون ۱۳۷۸ و تاکید بر لزوم وجود دادگاه‌های عمومی بود، این سؤال را مطرح کرد که تفکیک مراجع حقوقی و کیفری چه آثاری را در پی خواهد داشت. یکی از این آثار، تأثیرپذیری مرجع حقوقی از کیفری، به علت تبعیت قانونی مرجع حقوقی از رأی کیفری است. با این حال، شرایط و دامنه آن تا چه حدی می‌باشد؟ به استناد ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (اصلاحی ۱۳۹۴) و ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، دعوای کیفری به دلیل مسلم و ضروری بودن، هم در مرحله رسیدگی و هم پس از صدور رأی، بر دعوای حقوقی مؤثر است؛ در توضیح مسلم بودن باید بیان داشت، به جز صدور حکم بر براءت که اگر قاضی بر اساس شک و شبهه‌ای که در موضوع پرونده دارد، حکم بر براءت صادر خواهد کرد، این حکم برای مراجع و دادگاه‌های حقوقی لازم‌الاتباع خواهد بود؛ اما در سایر موارد، قاضی کیفری باید به صورت مسلم و قطعی اظهار نظر نماید. منظور از ضروری بودن نیز این است که قاضی کیفری در هنگام صدور حکم، آنچه را که بر اساس آن تصمیم کیفری گرفته شده است را توجیه و تأیید کند. در این صورت، چنانچه مرجع کیفری مثلاً در جرم کلاهبرداری، حکم به رد مالی بدهد که تعلق به شخص ثالث داشته باشد، ثالث می‌تواند جهت اثبات ادعای خود طرح دعوا نموده و ورود آن مرجع با لحاظ مبانی موجود (شرط مسلم و ضروری) منعی ندارد، چون به اساس رأی کیفری خدشه‌ای وارد نشده است. (عسگری توانی و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۸۸)

بنابراین، با اینکه دعوای کیفری بر دعوای حقوقی مؤثر است، اما قواعد آنها به هیچ وجه با هم یکی نیست و خطایی است بس غیر قابل اغماض که صرفاً با بیان وحدت اسباب و موضوع و اصحاب، شرایط، اسباب و آثار اعتبار امر قضاوت شده حقوقی را بر کیفری بار کرد؛ در ادامه به بیان چرایی این مسأله خواهیم پرداخت.

## ۱-۱. نسبی بودن حکم حقوقی

در امور حقوقی، اصل نسبی بودن رأی مطرح است، بدین توضیح که پس از آنکه دادگاه رأی خود را انشاء و صادر کرد، بر این تصمیم قضایی آثاری مترتب می‌شود؛ رأی مشمول آثار اعتبار امر قضاوت شده می‌گردد و اصحاب دعوا از توان اثباتی آن بهره می‌برند. گاه آثار حکم محدود به اشخاصی است که در دادرسی منتهی به آن رأی دخالت داشته‌اند؛ گاهی دیگر آثار حکم به طرفین دادرسی سابق محدود نمی‌شود؛ نتیجه کار قضایی دادگاه به عنوان پدیده‌ای حقوقی، که با رعایت تشریفات خاصی به دست آمده است، در برابر عموم شهروندان قابل استفاده و استناد است. در مواردی که حکم دادگاه جز نسبت به اصحاب دعوا اثر ندارد، از اصل نسبی بودن رأی قضایی سخن می‌گوییم؛ فراتر از محکوم له و محکوم علیه که مخاطبان خاص دعوای منجر به آن رأی می‌باشند، بنابر اصل شخصی دیگر نه سودی می‌برد و نه زیانی بر او وارد می‌شود؛ (صالحی ذهابی، ۱۳۸۹: ۴۱) ولی در امور کیفری اصل نسبیت و امکان مداخله ثالث، جایگاهی ندارد؛ با این وجود قانون‌گذار به این موضوع توجهی ننموده و نه تنها در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، بلکه در هیچ قانون دیگری، بین این دو امر تفاوت و تمایزی قائل نشده است؛ از جمله اینکه حقوق فردی اشخاص مورد خدشه قرار می‌گیرد؛ زیرا در اعتبار امر قضاوت شده فعلی، قاضی کیفری عمل یا جرم را به صورت نوعی مورد بررسی قرار می‌دهد و به تفاوت حقوق فردی افراد از جمله شخصیت متهم، سابقه او، خانواده او و شرایط زندگی او و حتی به حالات و روحیات او حین ارتکاب جرم و پس از ارتکاب، توجهی نمی‌کند و هیچ حق مستقلی برای متهم نسبت به عمل مجرمانه قائل نیست.

بنابراین، می‌توان موارد بیان شده را چنین مختصر نمود، در حقوق کیفری به دلیل جنبه حق الهی جرم، وصف عمومی جرم و تفاوت حقوق شاکی و مدعی خصوصی به تناسب هر جرم تاثیر فعل مجرمانه ارتکابی دارای دامنه گسترده‌ای است. از این رو، اصل نسبی بودن، مغایر دادرسی منصفانه و ذات حقوق کیفری در دفاع از جامعه و بزه دیده است. در نتیجه، روابط اشخاص در این حقوق، به صورت مطلق بررسی می‌شود، نه نسبی. بنابراین، نتیجه دادرسی در سایه رأی صادر شده در دعوای کیفری، برخلاف دعوای حقوقی، نوعی است؛ بدین مفهوم که نتیجه مقید به شخص شاکی (مدعی خصوصی) و متهم نمی‌شود و آثار آن، قابلیت بار شدن بر سایر افراد متأثر از جرم و یا دخیل در جرم (به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم) را دارد.

## ۲-۱. تفاوت در اسباب، اصحاب و موضوع دعوا

سبب در امور کیفری با سبب در امور حقوقی دارای تفاوتی بنیادین است در دعوای حقوقی سبب همان منشا حقی است که افراد تحت آن اقدام به طرح دعوی می‌نمایند اما سبب در امور کیفری هدفی است که بر آن اساس تشکیلات دادرسی و دادگاه کیفری برای آن ایجاد شده اند و آن چیزی نیست جز مجازات که موجب کنترل بزه، بزهکار و بزه دیده خواهد شد.



در خصوص تفاوت دعوای حقوقی و کیفری در اصحاب دعوا نیز باید بیان داشت، شخص در حقوق مدنی طرف حق و یا تکلیف است، ولی در حقوق کیفری مفهوم متفاوتی دارد؛ زیرا شخص در حقوق کیفری کسی است که می‌تواند دعوای عمومی را شروع کرده و در پی آن دادرسی کیفری آغاز شود؛ حال این شخص می‌تواند بسته به خصیصه‌های عمل مجرمانه، دادستان یا رییس حوزه قضایی یا شخص بزه‌دیده (شاکی) یا مدعی خصوصی و یا انجمن‌های مرد نهاد باشد؛ پس الزاماً وحدت اشخاص در این دعوی در جایگاه آیین دادرسی مدنی و دعوای حقوقی نیست؛ پس در خصوص شرط «وحدت اصحاب دعوا» به لحاظ ویژگی‌های خاص طرفین دعوی کیفری و تفاوت بنیادین آن با اطراف دعوی حقوقی (خواهان و خوانده و یا ثالث وارد یا معترض) در دعوای حقوقی، تفاوت اشخاص طرف دعوی کیفری هیچگاه نمی‌تواند مانع از تحقق قاعده و در نتیجه موجب نادیده انگاشته شدن آن گردد.

از طرف دیگر وحدت موضوع نیز در دعوی حقوقی و کیفری دارای تمایز قابل توجهی می‌باشد، در دعوی حقوقی موضوع وابسته به خواسته دعوی است در حالی که در دعوی کیفری موضوع همان واقعه مجرمانه در قالب فعل مادی یا ترک فعل خواهد بود که در این خصوص موضوع دعوی کیفری فارغ از عنوان انتسابی، در شناسایی امر قضاوت شده مورد توجه مقام تحقیق یا دادرس قرار خواهد گرفت.

هرچند فروض و حدود بحث قابلیت کنکاش بیشتری دارد ولی نگارنده در پرداختن به آن (تفاوت در اسباب و اصحاب و موضوع) به جهت جلوگیری از تطویل به این اندازه بسنده می‌نماید.

### ۳-۱. تفاوت در حمایت از حقوق فردی

چون در دعوای حقوقی موضوع به صورت نوعی مورد بررسی قرار می‌گیرد، پس حمایت از حقوق فردی در معنای عام نقش کمتری خواهد داشت؛ اما در حقوق کیفری اینگونه نیست؛ آیین دادرسی کیفری در سه عرصه اصلی فرایند کیفری، نهادها و مقررات حاکم بر آن، تحت تأثیر مفهوم مصلحت عمومی شکل گرفته است. نهاد دادرس، نظام‌ها و مدل‌های فرایند کیفری و مقرراتی چون صلاحیت و قرار تأمین کیفری بر اساس این مفهوم توجیه می‌شوند. آیین دادرسی کیفری یکی از بارزترین عرصه‌های تزاحم مصلحت عمومی و حقوق فردی است و همان گونه که برای تأمین مصلحت عمومی تدوین شده است، از حقوق فردی نیز حمایت می‌کند؛ به گونه‌ای که یکی از هدف‌های آن را رسیدن به یک نقطه تعادل میان مصلحت عمومی و حقوق فردی دانسته‌اند. در مقابل، برخی از اصول حقوقی همچون حق بر فرض بی‌گناهی (اصل برائت)، حق بر دادرسی عادلانه، حق بر آزادی اقدام و حق بر حریم خصوصی را نیز تضمین می‌کند، (شیدائیان و اسحاقی، ۱۳۹۹: ۱۰۳).

### ۴-۱. تفاوت در نقش افکار عمومی

اگر چه افکار عمومی در قانون اساسی هیچ‌کسوری به صراحت پیش‌بینی نشده است، اما توانسته، نقش مهمی را در سیاست جنایی قضایی دولت‌های مختلف ایفا نماید. یکی از جنبه‌های تأثیرگذاری این

پدیده در سیاست جنایی ایران، مباحث مربوط به کیفرگذاری برای رفتارهای مجرمانه است. (قربانی و همکاران، ۱۳۹۸: ۹۷)

افکار عمومی به عنوان یکی از انواع عوامل فرا قانونی در جرایمی نظیر جرایم خشونت آمیز و تجاوز جنسی به نهاد عدالت کیفری فشار آورده و تصمیم‌گیری در زمینه موضوعات کیفری را تحت تأثیر قرار داده و منجر به آثاری از قبیل کوتاه شدن طول فرایند دادرسی، تفسیر موسع قوانین کیفری به ضرر متهم، عوام‌گرایی کیفری، امنیت‌گرایی دستگاه عدالت کیفری می‌شود که این مورد نیز در حقوق خصوصی و پرونده‌های حقوقی با چنین اهمیتی مطرح نیست؛

از این روست که در جنبه مثبت و منفی آن می‌توان نسبت به اعتبار امر قضاوت شده نگاهی متفاوت داشت؛ چراکه گاه فشار رسانه و افکار عمومی نسبت به عملی مجرمانه موجباتی را فراهم آورد که شخص محاکمه شده مجدد مورد محاکمه قرار گیرد؛ هرچند که از جهت اصول دادرسی کیفری، مشمول اعتبار امر قضاوت شده باشد.

#### ۱-۵. تفاوت در تبیین ارائه مفهوم دلیل جدید در دعوی حقوقی و کیفری

در امور حقوقی، ارائه دلیل جدید در مرحله تجدیدنظر برخلاف ادعای جدید، تعارضی با اصل رسیدگی دو مرحله‌ای ندارد. علی‌رغم این که ضابطه جدید دانستن دلیل در قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت روشن نشده است، لکن از توجه به نحوه وضع برخی مواد قانون فوق، دو معیار متفاوت قابل احراز است؛ ممکن است، با اتکا به بند «ج» ماده ۳۴۸ و مواد ۹۶، ۲۱۹، ۲۲۰ (قانون آیین دادرسی مدنی) مفهومی محدود از دلیل جدید ارائه کرد و آن را عبارت از دلیلی دانست که در دادرسی بدوی ابراز نشده باشد. بر این اساس، دلایلی که با وجود ابراز، به هر علتی مورد ارزیابی دادگاه بدوی قرار نگرفته‌اند، در مرحله تجدیدنظر، جدید تلقی نمی‌شوند. مطابق دیدگاه دوم که رویه قضایی هم بدان تمایل دارد، کلیه دلایلی که به هر علتی مورد ارزیابی دادگاه بدوی قرار نگرفته‌اند، در قلمب دلیل جدید در مرحله تجدیدنظر قابل ارائه هستند. مطابق این دیدگاه، دلیل جدید باید در مرحله بدوی ابراز نشده و متقاضی ثابت کند که با تلاشی معقول و متعارف، توان دسترسی به آن را نداشته است. (یاری و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۴۳)

حال، در امور کیفری موضوع متفاوت است؛ بدین توضیح، در تمایز میان دعوی شکلی و ماهوی چنین بر می‌آید که رأی صادره از سوی دادگاه با رأی صادره از سوی دادرسی از هم متفاوت هستند؛ زیرا رأی صادره قطعی از سوی دادگاه را تنها از طریق اعاده دادرسی می‌توان نقض کرد، اما رأی صادره از سوی دادرسی در موارد مقرر قانونی قابلیت نقض و رسیدگی مجدد را دارد. پاره‌ای از تصمیمات دادرسی، مثل قرار موقوفی تعقیب که با استفاده از مقررات مربوط به موقعیت داشتن تعقیب کیفری پیش‌بینی شده و صادر می‌گردد؛ همچنین، قرار تعلیق تعقیب که صدور آن از وظایف دادستان می‌باشد، اعتبار امر قضاوت شده ندارد؛ زیرا در این موارد امکان تعقیب مجدد، حتی بدون وصول دلایل جدید وجود دارد. قرارهای جلب به دادرسی صادره توسط قضات دادرسی نیز اعتبار امر قضاوت شده را ندارند؛ زیرا

دادگاه‌ها می‌توانند به تشخیص خود قرار جلب به دادرسی را با تشخیص بی‌گناهی متهم نقض یا در صورت عدم رعایت مقررات امره صلاحیت محلی و یا ذاتی عمل مجرمانه توسط دادرسی صادر کننده کیفرخواست (در موارد صلاحیت دادگاه نظامی یا ویژه روحانیت)، اقدام به بطلان کیفرخواست و قرار جلب به دادرسی به موجب قرار عدم صلاحیت نماید.

ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (اصلاحی ۱۳۹۴) مقرر می‌دارد: «هرگاه به علت جرم نبودن عمل ارتكابی، قرار منع تعقیب صادر و به هر دلیل قطعی شود، نمی‌توان بار دیگر متهم را به همان اتهام تعقیب کرد. هرگاه به علت فقدان یا عدم کفایت دلیل، قرار منع تعقیب صادر و در دادسرا قطعی شود، نمی‌توان بار دیگر متهم را به همان اتهام تعقیب کرد، مگر پس از کشف دلیل جدید که در این صورت، با نظر دادستان برای یک بار قابل تعقیب است و اگر این قرار در دادگاه قطعی شود، پس از کشف دلیل جدید به درخواست دادستان می‌توان او را برای یک بار با اجازه دادگاه صالح برای رسیدگی به اتهام، تعقیب کرد. در صورتی که دادگاه، تعقیب مجدد را تجویز کند، بازپرس مطابق مقررات رسیدگی می‌کند».

ماده یاد شده بر دو فرض دلالت دارد؛ نخست، اگر قرار منع تعقیب به دلیل جرم نبودن موضوع صادر شود و این قرار قطعی شود، تعقیب مجدد متهم تحت همان عنوان و موضوع امکان‌پذیر نیست. دوم، اگر صدور قرار منع تعقیب به موجب عدم کفایت دلایل باشد، می‌توان با ارائه دلیل جدید، یک بار دیگر متهم را مورد پیگرد قرار داد.

بدین معنی که به دلیل جرم نبودن عمل، قرار منع تعقیب صادر و قطعی گردد، اعتبار امر قضاوت شده را دارد نمی‌توان متهم را مجدداً تحت پیگرد قرار داد؛ ولی اگر شاکی برای اثبات جرم دلیل کافی نداشته باشد و بعدها دلایلی مبنی بر وقوع بزه از جانب شاکی کشف شود، این فرصت به او داده می‌شود تا با ارائه ادله جدید ادعایش را اثبات نماید<sup>۱</sup> و صدور قرار منع تعقیب قطعی در این موضوع، اعتبار امر قضاوت شده دائم را ندارد و موقت است و در صورت ارائه دلایل موید وقوع جرم، با صدور کیفرخواست از دادسرا، تقاضای مجازات برای متهم می‌شود؛ در این مورد، صرفاً موافقت دادستان کافی است، اما اگر قرار منع تعقیب در دادگاه صالح رسیدگی به اصل اتهام (در مقام کنترل قرار مقام تحقیق) قطعی شود، علاوه بر موافقت دادستان، موافقت دادگاه صالح هم از موارد لزوم می‌باشد.

در دادرسی بدوی، مطابق ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (اصلاحی ۱۳۹۴)، قبل از اعلام ختم دادرسی در صورتی که متهم یا شاکی دلیل جدیدی که در کشف حقیقت مؤثر باشد، ابراز کند، دادگاه صالح بدوی مکلف به رسیدگی است. در خصوص امکان پذیرش ادله جدید در مرحله تجدیدنظر مقرر خاصی وضع نگردیده، اما چون در مرحله تجدیدنظر، پرونده‌ای که یک بار درباره آن قضاوت شده، مجدداً مورد رسیدگی ماهوی قرار می‌گیرد، لذا به عنوان دادگاه عالی، از همان اختیاراتی برخوردار است که دادگاه تالی دارا بوده است. بر این پایه، دادگاه تجدیدنظر می‌تواند کلیه اقداماتی را

<sup>۱</sup> با لحاظ شروط ناظر بر مواد ۱۰۵ الی ۱۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲.

که برای احراز واقعیت لازم است (از جمله رسیدگی به دلایل جدید) را انجام دهد. در مرجع دیوان عالی کشور نیز پذیرش ادله جدید به موجب ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری و با توجه به شرایط خاص (پس از صدور حکم محکومیت قطعی) پذیرفته شده و موجبی برای اعاده دادرسی خواهد بود. بنابراین، یکی از آثار ارثه دلیل جدید، تحت تاثیر قرارداد اعتبار امر مختومه و نقض آن به صورتی استثنایی است.

در خصوص زمان ارائه دلیل جدید در مراحل مختلف دادرسی نیز باید بیان داشت که ارائه دلیل جدید در مراحل مختلف دادرسی، محدود به بازه زمان خاصی نشده است، اما به هر حال طبق قانون، زمان ارائه دلیل جدید در تحقیقات مقدماتی و دادگاه رسیدگی به اصل اتهام باید پس از قطعی شدن قرار منع تعقیب، در تحقیقات نهایی قبل از اعلام ختم دادرسی، در مرجع تجدیدنظر زمان ارائه دلیل جدید علاوه بر جریان رسیدگی و پس از صدور حکم محکومیت قطعی امکان‌پذیر است و در دیوان عالی کشور (نظارت حکمی) نیز پس از قطعی شدن حکم محکومیت دادگاه است. (نکو اقمنا، ۱۳۹۹: ۱)

## ۲ اهم چالش‌های مربوط به اعتبار امر قضاوت شده آراء کیفری

### ۲-۱. حاکم شدن اعتبار امر قضاوت شده در جرایم مهم

امروزه اکثر نظام‌های حقوقی دنیا در تلاش هستند تا با تاسی از اسناد بین‌المللی، قوانین دادرسی خود را در جهت حفظ و تضمین دادرسی عادلانه وضع نمایند. یکی از تضمینات دادرسی عادلانه به رسمیت شناختن حق رسیدگی دو درجه‌ای برای متهم (بند ۵ ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)<sup>۱</sup> و در نتیجه اصحاب دعوا است، پس از این رسیدگی (به شرط قطعی نشدن) رای از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار می‌گردد.

قانون‌گذار ایران نیز با پذیرش این حق، سازوکارهای اعمال آن را نیز فراهم نموده است؛ اما نکته قابل توجه در این باره، مغفول ماندن این حق برای جرایم مهم یعنی جرایم با موضوع ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد. برخورد قانون‌گذار با جرایم، برخوردی دوگانه است؛ جرایم با مجازات‌های سبک از رسیدگی پژوهشی - موضوعی در دادگاه تجدید نظر بهره می‌برند حال آنکه در جرایم مهم این بهره مندی مغفول مانده و صرفاً شاهد رسیدگی از طریق فرجام خواهی و از نوع پژوهش - حکمی هستیم (موذن زادگان و بیات، ۱۳۹۹: ۷۹)، در نتیجه اعتبار امر قضاوت شده در جرایم موضوع ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری پس از فرجام خواهی و رسیدگی پژوهشی - حکمی حاکم خواهد بود و در سایر جرائم این حکومت پس از رسیدگی دادگاه تجدید نظر یعنی رسیدگی پژوهشی - موضوعی حاصل می‌گردد پس از رسیدگی پژوهشی حاصل می‌گردد (ستاری، ۱۳۹۸: ۱). با تدقیق در موارد ۴۳۴ و نیز ماده ۴۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری به تفاوت در مبانی رسیدگی پژوهشی و فرجامی خواهیم رسید ضمن آنکه شیوه رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور دارای تفاوت‌های

<sup>1</sup> Internation convent on civil and political rights

اساسی در رسیدگی قانونی و رویه ای می باشد که در عمل فوت حقوق اصحاب دعوی را به دنبال دارد که خود موجب بی عدالتی قضایی به سبب تفاوت مراجع و تفاوت شیوه رسیدگی خواهد شد.

## ۲-۲. حاکم شدن اعتبار امر قضاوت شده بر آراء دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان

در خصوص اعتراض به آراء صادره از دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرائم نوجوانان که دادگاهی با صلاحیت عمومی تخصصی می باشد، با تعارض در عملکرد قانون گذار مواجه هستیم؛ زیرا از یک طرف عملکرد قانون گذار در حوزه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان به درستی در راستای افتراقی کردن و تخصصی کردن دادرسی اطفال و نوجوانان بوده و تمام آراء صادره در خصوص ایشان قابل تجدیدنظرخواهی دانسته شده است یعنی عدم حکومت اعتبار امر قضاوت شده صرف رسیدگی ثانویه؛ اما از طرف دیگر در تجدیدنظرخواهی از آراء صادره از دادگاه کیفری دو و در فرجام خواهی از آراء صادره از دادگاه کیفری یک هم چنان عدم رسیدگی پژوهشی-موضوعی در رسیدگی دیوان عالی مشهود است با این وصف به جهت شرایط خاص احکام دادگاه اطفال که می بایست اعتبار امر قضاوت شده در آن به سرعت و شدت جرایم بزرگسالان بار نگردد تا شاید اصلاح بزهاران اطفال و نوجوان را سبب شود.

از این رو شایسته بود مرجع رسیدگی جرایم مهم اطفال (دیوان عالی کشور) از وصف تخصصی برخوردار می گردید تا اعتبار امر قضاوت شده توسط مرجعی تخصصی بار می گردید همانند رسیدگی در دادگاه تجدید نظر ویژه اطفال که بار شدن اعتبار امر قضاوت شده بنابر نظر آن مرجع تخصصی و با محوریت اصلاح پذیری صورت می گیرد.

## نتیجه گیری

همان گونه که از آغاز سخن بر می آمد، هدف نگارندگان در این نوشتار، بیان صورتی کلی از شاکله یکی از اصلی ترین اصول آیین دادرسی کیفری، به نام اعتبار امر قضاوت شده بوده است؛ هر چند که نگارندگان بر این سلسله اقدام به نگارش نموده اند که در مجال های بعدی نسبت به تکمیل این روند تا تحقق اصلاح بنیادین و به روز این نهاد اهتمام ورزند؛ اما در این گام نخست، بیان اعتبار امر قضاوت شده در فرایند رسیدگی کیفری از تحقیق در دادرسی و تا رسیدگی اولیه و ثانویه و نیز طرق فوق العاده اعتراض، مراد و منظور بوده است. بر این اساس، می توان در دو محور به جمع بندی پرداخت. محور نخست، چالش های عدیده در فرایند رسیدگی که اعتبار امر قضاوت شده را در فرایند دادرسی به صورت امری تحدیدکننده حقوق طرفین دعوی کیفری ملاحظه می نمایم.

بدین روی که در جرایم مهم، پس از رسیدگی دادگاه کیفری یک، رسیدگی پژوهشی-موضوعی در صورت اعتراض به رای در رسیدگی ثانویه به کیفیت موجود در آیین رسیدگی دادگاه های تجدید

نظر صورت نخواهد گرفت که این امر حکومت اعتبار امر قضاوت شده را به جهت تحدید حقوق طرفین دعوی با چالش مواجه می‌نماید،

هرچند که فرجام خواهی و رسیدگی پژوهشی-حکمی در این دسته از جرایم پیش‌بینی گردیده، ولی در عمل محدود شدن حقوق طرفین دعوی خواهد شد. از این رو حکومت اعتبار امر قضاوت شده به جهت تفاوت مرجع و تفاوت شیوه رسیدگی با تحدید حقوق اصحاب دعوی بار می‌گردد، که از نظر نگارندگان باید در آن دگراندیشی قانونی شود.

شاید در پاسخ به این ایراد، اندیشمندان آیین دادرسی کیفری چنین در مقام پاسخ برآیند که طرق خاص و عام اعاده دادرسی کیفری، امری است، مانع و قاطع حقوق تحدید شده، ولی در پاسخ به این استدلال، باید بیان نمود، در دیدگاه کاربردی و با در نظر گرفتن آنچه به نام عدالت قضایی در جامعه، جاری و ساری است، طرق عام و خاص اعتراض که در قالب اعاده دادرسی شناخته می‌شود، در درجه اول، در اختیار همگان نیست و عموماً دستیابی به این شیوه، نیازمند شرایط خاص است که گاه ممکن است، افراد عادی جامعه از آن محروم گردند. در درجه دوم، احاله عدالت و خروج از رسیدگی دارای وصف پژوهشی-حکمی به فرایند اعاده دادرسی، امری است، خارج از اصول حقوقی و معیارهای عدالت قضایی.

در درجه دوم، همان گونه که بسیاری از اندیشمندان آیین دادرسی کیفری بر آن قلم رانده‌اند، اصول ناظر بر دعاوی حقوقی و آیین دادرسی مدنی در حوزه اعتبار امر قضاوت شده، نمی‌تواند دستاویزی در فرایند رسیدگی کیفری برای نیل به عدالت باشد؛ بدین معنی که سه اصل وحدت سبب، موضوع و دعوی در دعاوی کیفری، کاربرد منطقی در تشخیص شمول این اصل ندارد و در عمل، مانع از کارکرد صحیح اصل اعتبار امر قضاوت شده خواهد شد؛ چراکه دعاوی حقوقی صرفاً در روابط بین افراد خصوصی جامعه تعیین و تکلیف می‌نماید؛ اما در دعاوی کیفری، جامعه، بزه دیده و بزه‌کار، به عنوان سه ضلع اصلی دعوی می‌باشد؛ لذا نیازمند این است که در برخی موارد، دادگاه با عدول از اصل اعتبار امر قضاوت شده، نسبت به بازبینی در مجازات بزه‌کار و یا وضعیت بزه دیده از بابت جبران خسارات مادی و معنوی اقدام به بازبینی در مجازات صادر شده نماید.

از سوی دیگر، گاه ممکن است، با عنایت به فعل مجرمانه، اعتبار امر قضاوت شده را حاکم بدانند؛ هر چند که شاکی یا مدعی خصوصی، تحت عناوین دیگری، اقدام به طرح شکایت نمایند. همچنین گاه ممکن است، بزه‌کار به جهت تحمل مجازات در طرح شکایاتی از همان جنس، توسط افراد دیگر، نیازمند بهره‌مندی از اصل اعتبار امر قضاوت شده گردد و یا در رویارویی با جرایم اطفال نیاز باشد، اعتبار امر قضاوت شده در فرایند رسیدگی ایشان حاکم نگردد و اصل بر بازبینی اقدام قضایی باشد، مگر در شرایطی که اعتبار امر قضاوت شده به نفع کودک و یا نوجوان بزه‌کار باشد؛ از این رو می‌بایست قانون‌گذار نسبت به تدوین قواعدی جلید در قانون آیین دادرسی کیفری اهتمام ورزد و اعتبار امر قضاوت شده را بنا بر نظر اندیشه‌ورزان حوزه آیین دادرسی کیفری، به صورتی خاص تدوین و تقنین نماید.

شاید پسندیده باشد که قانون‌گذار برای جلوگیری از تشتت آراء در محاکم و سلیقه‌ای عمل شدن نسبت به حاکم نمودن این اصل، بر دعاوی مطروحه، اقدام به تفکیک فرایند رسیدگی و فرایند تحمل مجازات نماید.

### منابع

- اصغری آقمشهدی، فخرالدین و ایثاری، مهدی، (۱۳۹۲)، تأثیر متقابل اعتبار امر مختوم در رسیدگی‌های حقوقی و کیفری، مجله دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۱.
- افتخار جهرمی، گودرز و شهبازی نیا، مرتضی، (۱۳۸۳)، بررسی قاعده استوپل در حقوق انگلیس امریکا، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۳۰.
- آخوندی، محمود، (۱۳۷۱)، آیین دادرسی کیفری، جلد چهارم، انتشارات سمت.
- آشوری، محمد، (۱۳۸۳)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ هشتم، انتشارات سمت.
- خدا بخشی، عبدالله، (۱۳۸۷)، نگرشی تازه به اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری، مجله مطالعات حقوق خصوصی، سال سی و هشتم، شماره ۳.
- ستاری، ناهید، (۱۳۹۸)، ارزیابی دادرسی کیفری ایران از منظر حق دو درجه‌ای بودن رسیدگی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- شمس، عبدالله، (۱۳۹۰)، دوره پیشرفته آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، چاپ ۲۵، تهران، انتشارات دراک.
- شیدائیان، مهدی و اسحاقی، سید جعفر، (۱۳۹۹)، جلوه‌های مصلحت عمومی در آیین دادرسی کیفری و چالش آن با حقوق فردی، مجله دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۸۹.
- صالحی ذهابی، جمال، (۱۳۸۹)، اصل نسبی بودن رأی حقوقی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۱.
- عسگری توانی، علی و مهدوی ثابت، محمدعلی و امینی، منصور و محسنی، حسن، (۱۳۹۹)، اعتبار قضیه قضاوت شده کیفری در مدنی در حقوق ایران و فرانسه، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۱۲.
- غمامی، مجید و محسنی، حسن، (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی فراملی، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- فیروزیان، حاجی ابراهیم، (۱۳۹۷)، اصل براءت و حقوق شهروندی و ریشه‌های آن، نشریه پژوهش دینی، شماره ۳۶.
- فیض، محمد و خندان، سید پدram، (۱۳۹۹)، قاعده استوپیل و امنیت در معاملات و روابط حقوقی، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال دوازدهم، شماره ۴.
- قربانی، ابراهیم و پورقهرمانی، بلبک و بیگی، جمال، (۱۳۹۸)، مطالعه فقهی و حقوقی تأثیرگذاری افکار عمومی بر کیفرگذاری‌ها در سیاست جنایی قضایی ایران، مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی، شماره ۴.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). ویژگی‌های اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری نقدی بر قرار دادیار، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۳۸، شماره ۱.
- گلدوست جویباری، رجب و غلامپور، مهدی و ناظریان، حسین، (۱۳۹۲)، تحدید حق شکایت در حقوق کیفری ایران، مجله پژوهش حقوق کیفری، سال دوم، شماره ۳، بهار و تابستان
- مشایخی، ستار و آدابی، حمیدرضا، (۱۳۹۸)، گستره و ویژگی‌های قاعده استوپیل در حقوق عمومی داخلی، مجله پژوهش ملل، شماره ۴۰.
- موذن زادگان، حسنعلی و بیات، محسن، (۱۳۹۹)، نقض حقوق دفاعی متهم در فقد تجدیدنظرخواهی پژوهشی از آراء دادگاه کیفری یک، مجله دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۸۹.
- ناصری، پرویز و مستی، مهران (۱۳۹۷). تحقق اعتبار امر مختوم در امور کیفری و شرایط استناد به آن، فصلنامه تعالی حقوق، ۱۰ (۱): ۵۷-۷۷.
- نکو اقمنا، رضا، (۱۳۹۹)، ارائه دلیل جدید در فرایند دادرسی کیفری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).
- یاری، الیاس و شهبازی نیا، مرتضی و عیسانی تفرشی، محمد و غمامی، مجید، (۱۳۹۴)، ارائه دلیل جدید در مرحله تجدیدنظر دعاوی مدنی (مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و انگلیس)، مجله پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره نوزدهم، شماره ۱.
- Barnett, Peter .Robert., (۲۰۰۱). Res Judicata, Estoppel and Foreign Judgments, Oxford: Oxford University Press.London.